

## تولد خواننده و بلاغت اسلامی

اسماعیل شفق<sup>۱</sup>، مریم رحمتی ترکاشوند<sup>۲</sup>

### چکیده

نقد خواننده محور بر این مسئله تأکید دارد که در خوانش متن، دریافت و استنباط خواننده بسیار مهم و اساسی است. این قضیه، یک روی دیگر فرضیه‌ی مرگ مؤلف (Death of the author) رولان بارت به شمار می‌رود. بارت و پیروان او در ارائه‌ی نظریات خود انگیزه‌ی سیاسی داشتند. ایشان در راستای مبارزه‌ی فرهنگی با رژیم تک صدایی کمونیسم، مسئله‌ی مرگ مؤلف و تولد خواننده را مطرح کردند و این در حالی است که توجه به خواننده در تاریخ بلاغت اسلامی از نوع ناب آن، که برآمده از فلسفه‌ی بلاغت است، به دور از هرگونه شایبه‌ی سیاسی وجود داشته است. از بین پیشینیان، ابن‌رشیق قیروانی، عبدالقاهر جرجانی، جاحظ، ابن‌قتیبه دینوری از جمله دانشمندانی هستند که به محوریت خواننده در درک متون ادبی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. علاوه بر این در عرصه‌ی شعر قدیم پارسی نیز توجه به شخصیت خواننده در آثار حافظ شیرازی، عطار نیشابوری، عین‌القضات همدانی به خوبی مشهود است و ایشان آشکارا حق خوانش متن را برای خوانندگان بالقوه به رسمیت شناخته‌اند. به‌طور کلی در نظریه‌ی خواننده محور باید به این اصل اساسی توجه داشت که حالات خواننده و هویت خواننده، تکلیف خوانش متن را روشن می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** نقد ادبی، مرگ مؤلف، تولد خواننده، بلاغت اسلامی.

erasht@yahoo.com

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا

تاریخ دریافت: ۱۶/۳/۹۰ تاریخ پذیرش: ۶/۱۰/۹۱

## ۱. مقدمه

اگرچه خواننده هنگام خوانش، با نیت و قصد نویسنده، به عنوان یک وجود ذهنی، برخورد می‌کند، قصد و نیت نویسنده را با آگاهی‌های ذخیره شده‌ی خودش می‌آمیزد. شیوه‌های نقد جدید که تحت تأثیر زبان‌شناسی نوین ظهور کرده‌اند، غالباً متن‌محور بوده و در خوانش متن ادبی، تنها به متن ادبی و زبان ویژه‌ی آن توجه دارند. رولان بارت از جمله ساختارگرایان برجسته‌ای است که معتقد است تنها به وسیله‌ی زبان می‌توان ماهیت و کارکرد متن ادبی را کشف کرد؛ زیرا «متن ادبی، مستقر در زبان است» (بارت، ۱۳۸۳، ص ۵۹) و بر همین اساس نظریه‌ی مشهور «مرگ مؤلف» را مطرح کرد که در آن، نویسنده به هیچ وجه گذشته یا پدر و یا سرچشمه‌ی اثرش نیست و نباید با نسبت دادن نام یک نویسنده به یک اثر، آن را محدود کرده و تنها یک مدل خاص برای آن تصور کرد. بارت به نقش خواننده در متن، توجه ویژه‌ای داشت و خواننده را سازنده‌ی معنای متن می‌دانست. این نظریه که در نیمه‌های قرن بیستم، پایه‌گذار فصلی نو در نقد ادبی شد، در آثار ناقدان و علمای بلاغت اسلامی نیز به‌خوبی مشهود است؛ ایشان در آثار خود به‌خوبی نشان داده‌اند که برای خواننده، مجال برای تأویل و برداشت شخصی قایل بوده‌اند.

سؤال این است که آیا نظریه‌ی مرگ مؤلف تا چه اندازه می‌تواند به عنوان نظریه‌ای اصیل و بنیادین در نقد ادبی مورد استفاده قرار گیرد؟ آیا در خوانش متن، تکیه بر برداشت‌های خواننده تا چه حد می‌تواند جایگزین قصد و نیت نویسنده شود؟ فرضیات این است که ممکن است به علت فاصله‌ی، تاریخی میان نویسنده و خواننده، هنجارهای گوناگونی که در هنگام نوشتن مورد توجه نویسنده بوده است، در زمان خوانش متن، تغییر تفاوت کرده باشد. خواننده به

عنوان گیرنده‌ی پیام، آن را در ذهنیت خود بازتولید می‌کند. هویت فرهنگی خواننده در خوانش متن نقش تعیین‌کننده دارد.

در این پژوهش، سعی شده است تا با بررسی نظریه‌ی «مرگ مؤلف و تولد خواننده»، که از سوی رولان بارت و هم‌فکران او مطرح شده، نقش خواننده در رویارویی با متن، بررسی شود و دیدگاه‌های علمای بلاغت مسلمان نیز در همین زمینه، مورد ارزیابی قرار گیرد و به نقد ادبی معاصر معرفی شود و درنهایت، عواملی که در خوانش یک متن نقش اساسی دارند، مشخص شود. روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است که مواد اولیه از کتب و مقالات گوناگون جمع‌آوری شده و سپس داده‌ها مورد تجزیه و تحلیل واقع شده‌اند تا به نتیجه‌ی نهایی دست یابیم.

## ۲. پیشینه‌ی تحقیق

در زمینه‌ی نقد متن محور، که خواننده در آن مرکزیت اصلی را دارد، کتاب‌ها و مقالات گوناگونی نوشته شده است؛ به عنوان نمونه می‌توان به کتاب‌های «ساختار و تأویل متن» نوشته‌ی بابک احمدی، «زندگی و مرگ مؤلف» نوشته‌ی محمدمهدی لیبی، «الأصول المعرفیه‌ی لنظریه‌ی التلقی» نوشته‌ی ناظم عوده‌ی خضر و «راهنمای نظریه‌ی ادبی معاصر» نوشته‌ی رامان سلدن و پیتر ویدوسون، که عباس مخبر آن را ترجمه کرده است، اشاره کرد. علاوه بر این فضل‌اله میرقادری و حسین کیانی مقاله‌ای با عنوان «نظریه‌ی التلقی فی ضوء الأدب المقارن» به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند که در مجله‌ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۱۸، بهار ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است. همچنین محمد عزام در این زمینه مقاله‌ی «سلطه‌ی القارئ فی الأدب» را نوشته که در مجله‌ی الموقف الأدبی، شماره‌ی ۳۷۷ منتشر شده است؛ اما هیچ‌یک از پژوهش‌های صورت‌گرفته به

وجود مسئله‌ی نقدِ خواننده محور در بین علمای بلاغت مسلمان توجهی نداشته اند. این پژوهش سعی دارد پیشینه و سابقه‌ی این مسئله‌ی مهم نقد ادبی را در بلاغت اسلامی نشان داده و آرای ارزشمند ناقدان و بلاغیون اسلامی را در خصوص تولد خواننده عرضه دارد.

### ۳. متن و خوانش

متن ادبی برخلاف متن علمی، نوشتاری است که بالقوه قابلیت تأویل و تفسیر از جانب خواننده را داشته باشد؛ بنابراین، یک متن ادبی، همچون یک بسته (package) نیست که معنایی ثابت و غیرقابل تغییر داشته باشد. ماهیت این متن به گونه‌ای است که به خواننده، آن مایه از آزادی عمل را می‌دهد تا با توجه به دریافت و تلقی خود از متن، مفاهیمی را درک کند. در رویارویی با یک (اثر)، خواننده، هر آن کسی است که توانایی زبانی برای فهم اثر را داشته باشد؛ اما در مواجهه با یک (متن)، خواننده کسی است که علاوه بر توانایی زبانی، توانایی ادبی فهم متن را نیز داشته باشد؛ چنین خواننده‌ای با عبور از مفهوم ظاهری عبارت، تداعی‌های نهفته در فراسوی آن را نیز درک می‌کند. این خواننده‌ی درواقع، یک خواننده‌ی مطلع و متبحر بوده و مقصود از خواننده در این پژوهش نیز همین نوع خواننده است.

عمل (خواندن) در معنای رایج کلمه، عبارت است از قرائت یک اثر به این منظور که از عبارات آن پی به معنای روشن و شفافی ببریم که بالفعل از مجموعه‌ی کلمات آن برمی‌آید. ولی در اصطلاح، عبارت از استنباط مفاهیم بالقوه‌ای است که ممکن است یک متن داشته باشد که در این صورت بدان (خوانش) می‌گویند. «در متون ادبی، یک معنای مشخص و متفق<sup>۲</sup> علیه نداریم که همگان بر آن اتفاق نظر داشته باشند؛ بلکه این نحوه‌ی خوانش است که معنی را

ایجاد می‌کند» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۳۵۵)؛ به عنوان مثال (نی نامه‌ی) مولانا را حاج ملاحادی سبزواری، نیکلسون و فروزانفر به اشکال گوناگون (فلسفی و عرفانی) تفسیر و توجیه کرده‌اند. دریافت‌ها و تلقی‌ها از غزل‌های حافظ و رباعیات خیام نیز از همین نوع است. نقش خواننده در این مورد، تفسیر متن به معنای سنتی آن - یعنی این که خواننده باید درست همان مفاهیمی را که نویسنده در حین نگارش در ذهن خویش داشته است، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد بفهمد - نیست (لبیبی، ۱۳۸۷: ۳۰). در آرمانی‌ترین شکل قضیه حتی اگر شاعر یا نویسنده، شانس برخورداری از یک خواننده‌ی متبحر و کارآمد را هم داشته باشد، باز این خواننده است که در مرکز دریافت قرار می‌گیرد. باید به این نکته توجه داشت که یک متن، ممکن است پس از گذشت سال‌ها و قرن‌ها از لحاظ پیام‌رسانی حالت متحول شده‌ای به خود بگیرد و یا دست کم، یک بخشی از متن از نظر پیام‌رسانی متحول شود؛ به طوری که خواننده، بالفعل مفهوم دیگری غیر از آنچه بالقوه - با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی روزگار نویسنده یا شاعر - در قصد و نیت وی بوده است، از آن استنباط کند. در این صورت در روند خوانش، یک متن (باز آفریده شده) به وجود می‌آید که بالفعل در ذهن خواننده بازآفرینی شده است.<sup>۱</sup>

یک متن ادبی همانند صندوق گشوده‌ای است که همچنان که از آن چیزی برداشته می‌شود، به همان نسبت آنچه در آن گذاشته می‌شود. آنچه در آن گذاشته می‌شود، ذهنیت و هویت اندیشگی خواننده است. در جریان این داد و ستدِ ذهنی، ممکن است که یک متن، جهان بینی و نگرش خواننده را دچار تغییر و تحول بنیادی کند. همچنان که ممکن است نظر و عقیده‌ی یک نویسنده‌ی زنده، در اثر گفتگو با مخاطب، تغییر یافته و یا تعدیل شود؛ ولی از آن جا که خواننده‌ی متن، متن نوشته شده در زمان گذشته را مطالعه می‌کند، بنابراین عملاً این توفیق

را ندارد که بتواند عقیده‌ی نویسنده را متحول کند؛ پس در واقع، خوانشِ متن، یک عملِ دوطرفه است که در یک‌سوی آن فرستنده‌ی پیام و در سوی دیگر، گیرنده‌ی پیام قرار دارد.

همان‌گونه که همه‌ی متن‌ها یک ماهیت ندارند، همه‌ی مخاطبان نیز از یک نوع نیستند. گاهی مخاطبانِ ویژه‌ای هستند که خطابِ اصلیِ متن، تنها متوجه خودِ آن‌ها بوده‌است؛ مانند متنِ قابوسنامه، که نویسنده آن را برای فرزندش گیلانشاه نوشته است. گاهی هم ممکن است که خواننده، بدون دلیلِ مُرجّحی اثری را به دست آورده و به مطالعه‌ی آن مشغول شده باشد و یا احتمالاً کسی آن را به وی معرفی کرده باشد. دسته‌ای از خوانندگان نیز هستند که با قصد و انگیزه‌ی نقد کردن و شاید هم به نیتِ مخالفت با متن، به خوانش آن می‌پردازند و گروه دیگر، خوانندگانِ متخصص و متبحری هستند که با نگاهی حرفه‌ای و کاملاً بی‌طرف، یک متن را می‌خوانند. در مقابل، پدید آورندگانِ متن نیز به همان نسبت متفاوت بوده و ممکن است انگیزه‌های گوناگونی از نوشتن داشته باشند؛ ولی به طور کلی، باید توجه داشت که نویسنده نیز همچون دیگر انسان‌ها، موجودی اجتماعی است؛ یعنی همان‌گونه که انسان در حیاتِ روزمره، تنهایی را بر نمی‌تابد، در حیاتِ فکری نیز وجودِ یک خواننده یا مخاطب برای یک نویسنده، امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر است.

هویت خواننده در خوانش متن، نقش اساسی دارد، تا آنجا که ممکن است در برخورد با متن، حتی مسلمات نیز- تحت تأثیر هویتِ مرامی و اندیشگی او- نادیده گرفته شده و یا غلط‌خوانی شود؛ نمونه‌ی آن در روزگار معاصر (احمد کسروی است. وی در مواجهه با بیت معروف حافظ «آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است» می‌گوید: «حافظ کدام شب را می‌گوید؟ آیا می‌توان پنداشت که شبی بوده و به شاعر خوش افتاده، آن را می‌گوید؟ هیچ‌گاه نتوان

پنداشت. بی‌گمان هیچ شی‌ی را نمی‌گوید» (کسروی، ۱۳۵۶: ۸۵). می‌بینیم که ماجرای معروف «لیلہ القدر» را نادیده گرفته است. در عین حال در همان زمانی که کسروی، علاوه بر این‌گونه تجاهل‌العارف‌ها، با بینش خاص خودش، جشن کتاب سوزان دیوان حافظ و سعدی و مولانا و... نیز ترتیب می‌داده است، درست در همان زمان، «جمعیت حافظیون» مزار حافظ را طواف می‌کردند (ذکاوتی، ۱۳۷۰: ۲۱۲). همچنین، در زمانی نزدیک به همان روزگاران بود که مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، در قنوت نماز شب، این بیت حافظ را می‌خوانده است:

ز آن پیشتر که عالم فانی شود خراب      ما را ز جام باده‌ی گلگون خراب کن  
(آیت‌اله خامنه‌ای، ۱۳۷۱، ۱۱)

پیام ارسالی از سوی نویسنده، با تداعی‌های خواننده تلاقی کرده و در آنجا بازآفرینی می‌شود؛ بنابراین خروجی حاصل از این بازآفرینی، ممکن است متفاوت با آن چیزی باشد که نویسنده قصد بیان آن را داشته است؛ حتی گاهی امکان دارد که نیت گوینده اصلاً در محاق قرار بگیرد؛ به عنوان مثال می‌توان به ماجرای شمس قیس رازی صاحب (المعجم) اشاره کرد: وی روزی در مجلس ابوبکر زنگی به قصد و نیت دعا کردن گفته بود: «تا دشمن خداوند اتابک کور شود». بعد از آن شمس قیس تا یک ماه در حالت شرم و خجالت به سر می‌برد؛ زیرا معنای بالقوه و محتمل آن جمله برای مخاطب می‌توانست این باشد که: (اتابک که دشمن خداست، کور شود) و سپس می‌افزاید که: «تا یک ماه شرم می‌داشتم که نیک به روی مبارک او نگاه کنم» (رازی، ۱۳۶۰: ۴۱۰).

مسئله‌ی مهم در خوانش متن، این است که آیا نویسنده در پشت متن، حضور مطلق دارد؟ چنین چیزی در صورتی امکان‌پذیر بود که فقط پدیدآورنده، خودش، مقابل آینه‌ی متن ایستاده باشد؛ یعنی خود بگوید و خود بشنود. در یک متن ادبی (نه یک اثر علمی و شفاف)، امواج تداعی‌ها دم به دم از جانب متن، به سوی

خواننده روان می‌شود و خواننده برحسب شرایطِ خودش گونه‌ای خاص از امواج را می‌گیرد و سپس آن را بازتولید می‌کند. نویسنده هنگامی می‌تواند در پشت متن، حضورِ مطلق داشته باشد که معتقد باشیم دقیقاً تمام آن ویژگی‌های روانی، عاطفی، فکری و مرامی را که نویسنده در حین تولید متن داشته، عیناً درخواننده نیز، درحین خوانشِ متن وجود داشته باشد. چنین چیزی اگرچه جزو محالات نیست، احتمال آن بسیار ناچیزاست؛ بنابراین، حضور نویسنده در پشت متن، حضوری نسبی است نه مطلق. خواننده در برخورد با متن، از میان معانی بالقوه‌ای که در متن وجود دارد، فقط آن طیف از معانی را دریافت می‌کند که شرایط فرهنگی خودش و روح زمانه‌اش اقتضا می‌کند، نه آنچه را که دقیقاً مورد نظر نویسنده بوده است؛ به عنوان مثال: (رودکی) در شرایط ویژه‌ای و با منظور خاصی قصیده‌ی «بوی جوی مولیان آید همی / یاد یار مهربان آید همی» را سروده بود که دلیل سرایش آن به‌طور مفصل در چهار مقاله‌ی نظامی عروضی آمده است. اما خوانش همین شعر در ذهن مولوی تداعی‌های دیگری را فرا می‌خواند که فرسنگ‌ها با آنچه رودکی در نظر داشته است، فاصله دارد. مولانا آن را با حال و هوای لاهوتی خودش تأویل می‌کند و می‌گوید:

کاروان غیب می‌آید به عین	لیک از این زشتان نهران آید همی
همچو عقل اندر میان خون و پوست	بی‌نشان اندر نشان آید همی
همچو روغن در میان جان شیر	لامکان اندر مکان آید همی
این همه رمز است و مقصود این بود	کان جهان اندر جهان آید همی

(مولوی، ۱۳۴۶، جزو ششم: ۱۷۱)

بنابراین، به‌خوبی روشن است که آنچه در نیت مؤلف، حقیقت ناب تلقی شده است، ممکن است حقیقت ناب نباشد و یا این که نویسنده موفق شود تنها بخشی از آن حقیقت را به خواننده منتقل کند؛ البته باید این را نیز گفت که نمی‌توان یک



متن را به گفتن چیزی واداشت که نیت گفتنش را نداشته است؛ مثلاً نمی‌توان متن (هزار و یک شب) را واداشت که از «وحدت وجود» حرف بزند؛ اعتراف گیری از متن ممنوع است. اگرچه این سخن در قاموس امثال بارت و هارولد بلوم محلی از اعراب ندارد، اما اکو و امثال وی تا حدودی به آن اعتقاد دارند (مکاریک، ۱۳۸۸: ۲۶۷).

در مواجهه با یک متن، باید دید که نحوه‌ی ورود خواننده به متن چگونه است؟ او از متن چه انتظاراتی دارد؟ همان‌گونه که هیچ‌گاه برای خرید نان نمی‌توان وارد قصابی شد، به همین نسبت باید انگیزه‌ی خواننده در رویکرد به متن را در نظر گرفت و همان‌طور که خواننده هیچ‌گاه دست و پا بسته به سوی متن پرتاب نمی‌شود؛ به همان نسبت، هیچ متنی نیز به سوی خواننده پرتاب نمی‌شود؛ بنابراین مقداری از رضایت‌مندی و به قول اکو «شکوفایی» خواننده به انطباق نسبی متن با خواسته‌ی مطلوب خواننده، بستگی دارد. به نظر می‌رسد که این نخستین شرط بازی متن است. بازی متن و خواننده، یک بازی دوطرفه است. مقداری از شکوفایی و تولدی که خواننده از متن انتظار دارد، وابسته به ماهیت متنی است که برای مطالعه انتخابش کرده است. این مسئله شامل متن‌های باز (open text) که امبرتو اکو آن را مطرح کرد و متن‌های نویسا (writerly text) که رولان بارت در کتاب اس/ زد (۱۹۷۰) آن را مطرح کرده، نیز می‌شود. از پیوستگی میان یک متن باز آرمانی و یک خواننده‌ی آرمانی است که همان (لذت متن) که موردنظر بارت بوده است، حاصل می‌شود؛ زیرا آنچه، رابط میان خواننده و نویسنده است، مفاهیم و تداعی‌هاست. به میزان تداعی‌پذیری متن، لذت حاصل از خوانش متن نیز متفاوت می‌شود. متن باید مقداری خاصیت آینگی نیز در خود داشته باشد تا خواننده را با تداعی‌ها درگیر کند. عین‌القضات این سخن را به‌خوبی بیان کرده است:

«جوانمردا: این شعرها را چون آینه دان، آخردانی که آینه را صورتی نیست در خود، اما هر که در او نگاه کند، صورت خود تواند دیدن. همچنین می‌دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست، اما هر کسی از او آن تواند دیدن که نقد روزگار او بود و کمال کار اوست» (همدانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۱۶).

در مقابل آن خاصیت آینگی که در متن‌های باز وجود دارد، متن‌های بسته، عبوس و گرفته‌اند. گویی یک حالت پدرسالارانه بر متن‌های بسته حاکم است. متن بسته فقط می‌خواهد حرف خودش را بزند و رد بشود. خواننده را وارد بازی تداعی‌ها نمی‌کند. خواننده برای او فقط عبارت است از دوگوش و دیگر هیچ. در مواجهه با چنین متن‌هایی، خواننده تنها ناچار است که فکرخوانی (mind reading) کند و به قول آلوین گلدمن (Alvin Goldman) «خواننده می‌کوشد که خود را در جایگاه نویسنده قرار داده و با ایجاد نوعی حس همدلی، از دریچه‌ی چشم نویسنده به متن بنگرد» (Goldman, 2007: 21) خواننده‌ی متن‌های بسته به خاطر وضوح و شفافیتی که در ذات دلالت‌های آن‌هاست، فقط آن‌ها را می‌خواند. در حالی که متن‌های باز مورد خوانش قرار می‌گیرند. متن‌های باز و پربار، ماهیت اجتهادپذیر دارند، در حالی که می‌توان گفت متن‌های بسته به نوعی تعبّدی و اخباری‌اند.

متن‌های باز به خاطر برخورداری از حالت منشوری، طیف‌های گوناگونی از معانی و تداعی‌ها را از خود بازمی‌تابانند. اگر در متن‌های بسته، ذهن خواننده حالتی لغزان دارد و به راحتی از سطح شفاف معانی عبور می‌کند، در متن باز، به خاطر حالت مازی (لابیرنت) که در آن‌هاست، ذهن خواننده وارد شبکه‌ی تداعی‌ها می‌شود. هر حفره‌ای از شبکه‌ی تداعی‌ها، مثل زمینی که آب را می‌مکد، جریان فعال ذهن خواننده را به سمت و سوی خود می‌کشاند و درگیر می‌کند و آن لذت متنی که رولان بارت از آن سخن گفته است، از همین سیّان در

تداعی‌ها حاصل می‌شود. هرچه قدر که متن‌های بسته خواننده را به بازی نمی‌گیرند، متن‌های باز برای خواننده آغوش می‌گشایند و به او آزادی عمل می‌دهند.

#### ۴. نظریه‌ی مرگ مؤلف و تولد خواننده

رولان بارت، ناقد فرانسوی، در سال ۱۹۶۸ نظریه‌ی «مرگ مؤلف» را در قالب مقاله‌ای منتشر کرد. در این مقاله، بارت بیان کرد که «تولد خواننده به بهای مرگ نویسنده است» و در هر نوشتاری، این زبان است که صحبت می‌کند، نه نویسنده (عزّام، ۲۰۰۰: ۱). یک متن، خطی از کلمات نیست که تنها یک معنای خداگونه را بیان کند، بلکه واقعیتی چند ساحتی است که در آن مجموعه‌ای از نوشته‌ها، که هیچ یک اصیل نیستند، ترکیب می‌شوند و با هم برخورد می‌کنند. یک متن، بافتی از نقل قول‌هاست که از مراکز غیرقابل شمارش فرهنگی به وجود می‌آید؛ اما مکانی وجود دارد که این چندگانگی‌ها در آن متمرکز می‌شوند و آن مکان، «خواننده» است و نه آن طور که تاکنون گفته شده «نویسنده». وحدت متن، نه در مبدأ، بلکه در مقصد آن (خواننده) قرار دارد» (همان، ۲).

اگرچه رولان بارت و هرش (Hirsch) و دیگر اصحاب مکتب «مرگ مؤلف» به عنوان پرچمداران این نظریه شناخته شده‌اند، انگیزه‌های سیاسی در طرح این نظریات بی‌تأثیر نبوده است؛ بدین معنا که در راستای مبارزه‌ی فرهنگی با بلوک شرق و نظام کمونیسم، که نظامی تک‌صدایی بوده و تنها صدای گوینده از مشروعیت حزبی برخوردار بوده است، صاحبان این نظریه کوشیده‌اند با انتشار این فرضیه‌ها، در مقابل نظام کمونیسم، مبارزه‌ی فرهنگی کنند؛ بنابراین، نظریه‌ی مرگ مؤلف و تولد خواننده، یک نظریه‌ی صرفاً ادبی که از فلسفه‌ی نقد و بلاغت برآمده باشد، نیست؛ بلکه انگیزه‌ای سیاسی موجب به وجود آمدن آن در نقد

جدید شده است. با دقت در آموزه‌های رولان بارت، جدا از انگیزه‌های سیاسی‌اش، دیده می‌شود که وی درصدد نبوده است که مهارت‌های خوانشِ متن را آموزش دهد و یا آن را در قالب یک دستورالعملِ طبقه‌بندی شده و قاعده‌مند بیان کند، بلکه هدف او این است که در مواجهه با یک متن، بر هوشیاری و دقت خواننده بیفزاید. و برای خواننده نیز حقِ دریافت و تفسیر، حتی مخالفت با گفته‌های نویسنده، قایل است. این سخنی است که سوزان سونتگ (Susan Sontag) نیز بر آن تأکید دارد (Sontag, 1993:17). به رسمیت شناختن حقِ قرائتِ متن برای خواننده، و شخصیت بخشیدن به او به عنوان یک گیرنده‌ی متفکر و صاحب اندیشه‌ی پیام، بی‌تردید در درازمدت به سود جریانِ اندیشه تمام خواهد شد. مخصوصاً اگر این خواننده یک خواننده‌ی آرمانی (Reader Ideal) باشد. از نوع همان مخاطبان که مولانا از او به عنوان (دمساز) یاد می‌کند و حسرت چنان مخاطبی را می‌کشد:

با لب دمسازِ خود گر جفتمی      همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی

وین بوث (Wayne Booth) از منتقدان مکتب شیکاگو معتقد است که برای نویسنده، خواننده‌ی آرمانی در حقیقت (منِ دوّم) اوست (شمیسا، ۱۳۸۵: ۴۱۵). این نکته را نباید از نظر دور داشت که در نظریه‌ی بینامتنیت (intertextuality) نیز، این خواننده است که پی به شبکه‌ی تداعی‌های متن می‌برد؛ زیرا یک متن ادبی (text) همچنان که از معنای لغوی آن پیداست، به مثابه یک تار و پود به هم تنیده است. درواقع، هر نقطه از تلاقی این تار و پودها، خواننده را به مفاهیم و تداعی‌هایی رهنمون می‌سازد. نظریه‌ی بینامتنیت بیان می‌کند که ای بسا نویسنده، هنگام نگارش متن، متأثر از افکار و اندیشه‌هایی بوده باشد که خودش آگاهانه متوجه آن نبوده است. در این‌جا خواننده است که در حین خوانش، آن‌ها را در می‌یابد و معرفی می‌کند.

همان‌گونه که گفته شد، برخی از متون به‌گونه‌ای هستند که فقط مخاطب آشکار و شناخته‌شده‌ای مورد نظر آن‌ها بوده است؛ نظیر داستان هزار و یک شب. در واقع "شهرزاد" آن داستان‌ها را تنها به‌منظور جلب توجه خلیفه می‌سراید و چنانچه مخاطب، خلیفه، نسبت به داستان، اظهار بی‌علاقگی کند، مرگ راوی داستان، شهرزاد، حتمی است. این نکته را رامن سلدن (Raman Selden) نیکو دریافته است (سلدن، ۱۳۸۴: ۷۴). و این از همان مواردی است که اومبرتو اِکو در (نقش خواننده) از آن به عنوان (متن بسته) یاد کرده و در مقابل آن، به متن‌های باز قایل بود که این نوع اخیر، همراهی خواننده را نیز در تولید معنا طلب می‌کند (همان، ۷۰).

اِکو به همراهی و مساعدت خواننده، به عنوان مکمل شخصیت نویسنده، عقیده داشت؛ ولی بارت از مرگ نویسنده سخن می‌گوید. نویسنده‌ی متن از دیدگاه او فقط متن را به وجود می‌آورد. او معتقد است که: «اگر خواننده می‌خواهد شکوفا شود و متولد گردد، این باید به قیمت مرگ مؤلف باشد». (Barthes, 1977: 178). این نظریه‌ی او شهرت جهانی یافته است؛ اما به نظر نگارنده، اگر نگوییم که این فرضیه‌ی رولان بارت فقط در حکم یک پتکی بود که قصد داشت به‌وسیله‌ی آن دیوار اندیشه‌های یک سویه‌ی کمونیسم را فرو بریزد و نوعی شورش علیه نقدهای کمونیستی امثال جورج لوکاکچ و لوسین گلدمن برانگیزاند، دست‌کم می‌توان گفت که او در نقطه‌ی مقابل افراط‌گری نویسندگان کمونیست، خود نیز به چنبره‌ی تفریط افتاده است. درحقیقت، رولان بارت به دور از جنجال‌های ژورنالیستی، یک آرمان‌گرا (Idealist)، به معنای منفی کلمه، بود که می‌اندیشید: «به متونی که حداکثر آزادی را برای خواننده در تأویل از (دال)‌های متن قایل نیستند، نباید التفات کرد» (سلدن، ۱۳۷۵: ۱۴۵)؛ یعنی در تحت لوای فرضیه‌ی رولان بارت، فقط آثاری مثل اشعار حافظ و تاحدودی خیام

هستند که اجازه‌ی تنفس دارند، و بقیه چون "حداکثر آزادی تأویل" را به خواننده نمی‌دهند، محلی از اعراب ندارند. این بقیه، شامل هزاران شاعر و نویسنده‌ای می‌شود که سعدی و نظامی و فردوسی و مولانا هم در شمار آن‌ها هستند. این سخن را دکتر شمیسا نیز به‌خوبی دریافته است (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۰۲). هارولد بلوم یکی دیگر از خواننده‌گرایان، گام‌هایی بلندتر از بارت برداشته و سنگ تمام را بدین شکل گذاشته است که: «همه‌ی قرائتها نوعی غلط خوانی است» (همان: ۳۷۵). در حالی که در اندیشه‌ی مولانا جلال الدین، هم عمل نویسنده (جهاد) تلقی شده است و هم عمل خواننده. ولی در مقام مقایسه میان این دو، قرائت و برداشت "خواننده" را «جهاد اکبر» دانسته است:

«کار اندیشه‌ها دارند، صُور همه تابعند و آلت‌اند و بی‌اندیشه معطل‌اند.... پس اکبر، این جهاد باشد و این مصاف، پس کار فکرتها دارند». (مولوی، ۱۳۶۲: ۵۸).

##### ۵. جایگاه خواننده در بلاغت اسلامی

در تاریخ بلاغت اسلامی توجه به خواننده، به‌دور از هیاهو و جنجال سیاسی، سابقه داشته است. هرچند که وجود انگاره‌های سنتی از قبیل «المعنی فی بطنِ الشّاعر» درحقیقت راه را بر هرگونه تفسیر و تأویلی از سوی خواننده می‌بندد و چنین بازگو می‌کند که تنها شاعر می‌تواند شعر خود را معنا کند، با نگاهی به تاریخ نقد و بلاغت اسلامی درمی‌یابیم که ناقدان و علمای بلاغت مسلمان، ضمن احترام به عقاید گوینده، به خواننده هم بی‌توجه نبوده‌اند؛ یعنی در معادله‌ی میان گوینده و مخاطب، قرائت یا خوانش متن (Textual interpretation) از سوی آنان به رسمیت شناخته می‌شد. حتی درخصوص متن مقدّسی مانند قرآن کریم چنین گفته شده است: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» (فیض کاشانی، بی تا، ج ۱: ۵۲) یعنی قرآن ظاهری و باطنی دارد و آن بطنش هم بطنی

دیگر دارد [که باید خوانش شود] تا هفت بطن. اگرچه مفسران (البته با إحراز شرایط) در حقیقت از نوع همان مخاطبانِ متخصص هستند، ولی آنچه مسلم است این است که حتی در مواجهه با متن مقدّسی مثل قرآن کریم نیز برای خوانندگانِ متخصص، حق تفسیر و تعبیر به رسمیت شناخته شده است. از سویی دیگر، با نگاهی به متون دوره‌ی اسلامی، مشاهده می‌شود که در بسیاری از آنها، نویسنده از همان آغازِ عمل نگارش، گویی خواننده‌ی مستتر را، همزاد با اثر خویش، در نظر داشته است. وجود اصطلاحاتی نظیر «فَلْيَتَأَمَّلْ» و «تَأَمَّلْ» و «إِنْ قُلْتُمْ... أَقُولُ...» که به فراوانی در نوشته‌های علمای بلاغت و ناقدان پیشین دیده می‌شود، بدین معناست که ایشان خوانندگانِ بالقوه‌ی آثار خود را، پیشاپیش، در نظر داشته و محلی برای نقد و دریافت آن‌ها قایل بوده‌اند. این عمل آنان، یادآور سخن هنری جیمز (Henry James) است که می‌گوید: «نویسنده قبل از آن که شخصیت‌ها را خلق کند، خواننده را می‌آفریند»<sup>۲</sup> (James, 1884: 7).

در بررسی گذرایی که در همین زمینه در کتاب «تهافت الفلاسفه» امام غزالی صورت گرفت، مشاهده شد که ۱۹ بار کلمه‌ی «إِنْ قُلْتُمْ» (اگر بگوئید) را به کار برده است؛ مانند:

(فَإِنْ قُلْتُمْ: لَا يَعْقَلُ مَبْتَدَى وَجُودٍ لَا قَبْلَ لَهُ، فَيُقَالُ: وَلَا يَعْقَلُ مَتْنَاهِي وَجُودٍ مِنَ الْجِسْمِ). که این مسئله، خود دلیل روشنی بر توجه وی به خواننده است.

در عرصه‌ی شعر فارسی نیز توجه به شخصیت خواننده، به خوبی مشهود است و مواردی وجود دارد که شاعر آشکارا حق خوانشِ متن را برای خوانندگانِ بالقوه به رسمیت شناخته است؛ به عنوان مثال، حافظ چنین می‌سراید:

من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست  
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی  
(حافظ)

عطار نیز در اشعار خود چنین آورده است:

ز ظاهر گویم اینجا چون تو دانی      که بی شک معنی بیرون تو دانی

(عطار - هیلاج نامه)

و آنجا که سیدحسن غزنوی گفته است «سِرٌّ مقصودٍ من بخوان»، خواننده‌ای مستتر را که ممکن است خوانش خاص خود را داشته باشد، در نظر دارد:

چون شمع روشن از ایوان آسمان      ناگه در اوفتاد به دریای قیروان.....

در جمله ممکن است، چه ممکن که واجب است      گر قصه کرده‌ام سِرٌّ مقصودٍ من بخوان

(سید حسن غزنوی)

در میان عرفا، تأویل و تعبیر خواننده در نظام فکری عین‌القضات همدانی حضور خیره‌کننده‌ای دارد؛ او که در تأویل متون دینی و عرفانی تبحر ویژه‌ای دارد، و خود نیز تداعی‌های خاصی را تجربه کرده است؛ حق خوانش متن را برای مخاطب آثار خود نیز در نظر گرفته و معتقد است که مخاطب در کشف تداعی‌های مستتر تأثیر فراوانی دارد. وی در این زمینه، لفظ «أسد» را مثال می‌زند و این که یک لفظ واحد، ممکن است به حسب مخاطب، چند روایت معنایی متفاوت داشته باشد. کودک از آن فقط حروف را می‌بیند، عاقل از آن (حیوان درنده) می‌فهمد؛ ولی یک عاشق شیدا هیچ یک از آن‌ها را نمی‌فهمد، بلکه تمام توجه او به نحوه‌ی تلفظ این کلمه از دهان معشوق است. برای عاشق نه صورت (أسد) مهم است و نه معنای آن، بلکه فقط نحوه‌ی تلفظ آن از جانب معشوق مراد است (عین‌القضات، ۱۳۷۷، ج ۱: ۴۵۷). قاضی همدان به انبساط معنی از طریق خوانش متن معتقد است و در لحن وی حضور یک خواننده‌ی مستتر بسیار نمایان است؛ آنجا که می‌گوید: «لِكُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفُ فَهْمٍ وَ مَا بَقِيَ مِنْ فَهْمِهِ أَكْثَرُ» (همان، ج ۲: ۲۲۸) مقصود این است که هر عبارتی به هزار شکل فهمیده می‌شود و باز، هزاران مفهوم دیگر از آن باقی مانده است.



یکی از بهترین نمونه‌های توجه به مخاطب آرمانی یا مخاطب فعّال (Active addressee) در گفتگوی ابوسعید ابوالخیر با مردم توس دیده می‌شود. او با استفاده از ذهن مخاطب فعّال، در سخنرانی خویش فقط به یک جمله بسنده می‌کند و از منبر فرود می‌آید و خوانش کلام را به آن‌ها وامی‌گذارد. وی ذهنیت‌های منفعل را تبدیل به ذهنیت فعّال می‌کند که در نوع خود بسیار جالب توجه است: «شیخ یک بار به توس رسید، مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند، شیخ اجابت کرد. «بامداد در خانقاه استاد تخت نهادند. مردم می‌آمد و می‌نشست. چون شیخ بیرون آمد، مُقریان قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند. چنانکه هیچ جایی نبود. مُعرّف برپای خاست و گفت: «خدایش بیامرزد که هرکسی از آنجا که هست یک گام فراتر آید» شیخ گفت: «وَصَلَّى اللهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ» و دست به روی فرود آورد و گفت: هرچه ما خواستیم گفت و همه‌ی پیغامبران بگفته‌اند، او بگفت. از آنچ هستید یک قدم فراتر آید. کلمه‌ای نگفت و از تخت فرود آمد و برین ختم کرد مجلس را» (ابن‌منوّر، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۰۰). در این روایت، مشاهده می‌شود که گوینده با شخصیت بخشی به مخاطب، او را عملاً با تداعی‌های فراوانی درگیر کرده و ذهن او را فعّال می‌سازد تا (خودش) آن تداعی‌ها را دریافت کند.

در میان علمای بلاغت نیز اشارات قابل توجهی به محوریت خواننده در خوانش متن، شده است: ابن رشیق می‌گوید: «شعر فقط به زبان و گویش خلاصه نمی‌گردد، مهم‌تر از همه، جان‌گیرای شنونده است که شعر را زنده می‌سازد» (قیروانی، ۱۹۸۱، ۱۱۸-۱۱۹). و در جای دیگر، صاحب العُمدۀ عبارتی درخشان در همین خصوص آورده است؛ وی بیان می‌دارد که: «مقبولیت در ذات شعر نیست، بلکه این برداشت و تلقّی خواننده است که شعر را زیبا می‌کند، «لیسَ

لِلجُودَةِ فِي الشَّعْرِ صِفَةً وَ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يَقَعُ فِي النَّفْسِ عِنْدَ الْمُؤَمَّرِ» (قیروانی، ۲۰۰۲، الجزء الاول: ۲۰۸).

علی بن عبدالعزیز جرجانی نیز در برخی از سخنانش، توجه خود را به تأویل برداشت خواننده از متن، نشان داده است؛ وی با تکیه بر استنباط خود از یک بیت از ابوالطیب متنبی، سخنی گفته است که هر چند معاصرانش آن را برنرفتند، اما او همچنان بر نظر خویش پای فشرده و در پاسخ آن‌ها گفته است: برداشت من به عنوان خواننده از این کلمه، معنای دیگری است و رای آنچه که شاعر آن را بدان معنی به کار برده است «لَيْسَ فِي الْمَعْنَى عِنْدِي مَا ذَكَرَهُ» (الجرجانی، ۱۹۶۶: ۴۷۷-۴۷۸) می‌بینیم که جرجانی حتی نسبت به معانی خودکار و شفاف کلمات نیز، برای خویش حق تعبیر و تأویل قایل بوده است. علاوه بر این، عبدالقاهر جرجانی به ساحت‌هایی بسیار فراتر از این‌ها رفته و ادعا کرده است که معنای حاصل از شعر، ارتباط و نسبتی با خودِ شاعر ندارد: «لَا يَتَصَوَّرُ أَنْ يَكُونَ لِلْمَعْنَى الْمُخْبِرِ بِه نِسْبَةٌ إِلَى الشَّاعِرِ» (الجرجانی، ۱۳۲۱: ۳۹۸). یعنی تداعی‌های حاصل از خوانش شعر می‌تواند چیزی متفاوت با آنچه باشد که شاعر در نظر داشته است. این سخن جرجانی به گونه‌ای دیگر در کلام اسلس (Sless) نیز دیده می‌شود؛ آن‌جا که می‌گوید: «آن متنی که خواننده در دست دارد، دقیقاً همان متنی نیست که نویسنده ارائه داده است» (Sless, 1986: 34).

ابن اثیر (کاتب) که انبساط معنی را پذیرفته است، نیز معتقد است که گاهی خواننده، مفهومی را از لفظی می‌فهمد که خود آن لفظ متضمن چنان مفهومی نیست؛ در واقع، ابن اثیر با این سخن برای خواننده حق‌گزینش و تأویل معنا قایل شده است: «وَأَمَّا الَّذِي يَكُونُ التَّرْجِيحُ فِيهِ بِسَبَبِ شَيْءٍ خَارِجٍ عَنِ مَقْهُومِ اللَّفْظِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: «وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ» فَهَذَا مُسْتَنْبَطٌ مِنْهُ مَعْنِيَانِ: أَحَدُهُمَا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْجَهْرَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ

فی ذلك تقدیم و تأخیر. أی یعلم سرکم و جهرکم فی السموات و فی الأرض. الآخر: أنه فی السموات و أنه یعلم السرّ و الجهر فی الأرض من بنی آدم، لأنّ الوقف یكون علی السموات، ثمّ یستأنف الكلام، فیقول: یعلم سرکم و جهرکم فی الأرض. إلا أنّ هذا یمنع منه إعتقاد التّجسیم. و ذلك شیء خارج عن مفهومی اللفظ» (ابن اثیر، ۱۹۵۹: ۹۱).

سکّاکي نیز تداعی های معنایی را، که در حین خوانش متن برای خواننده پیش می آید، مطرح کرده و استنباط معنی از معنی (تأویل و تفسیر) را امکان پذیر دانسته است « دلالة معنی علی معنی غیر مُمتنعه» (سکّاکي، بی تا: ۱۵۲).

جاحظ در کتاب «البيان و التّبيين» استنباط و دریافت خواننده را معیار سنجش توفیق شاعران قرار داده و به کسانی که قصد سرودن قصیده و یا نوشتن کتابی را دارند، چنین نصیحت کرده است: با دقت، بررسی کنید که شنوندگان و یا خوانندگان آثار شما، چگونه با آن مواجه می شوند. اگر دیدید که شنوندگان و یا خوانندگان نسبت به آن ها علاقه مندی نشان می دهند، پس بدانید که موفق بوده اید؛ ولی اگر دیدید که خوانندگان آثار شما، نسبت به آن ها بی علاقه اند، پس این حرفه را رها کنید. «فإن رأیت الأسماع تصغی لهُ و العیون تحدقُ إلیه... و إن وَجَدتَ الأسماعَ عنهُ غیر مُنصرفةً...» (جاحظ، ۱۹۹۲، المجلد الأول: ۱۷۷).

یکی دیگر از مهم ترین سخنان در زمینه ی اهمیت محوری تلقی و دریافت خواننده، سخن جلال الدین سیوطی است که در المزهر از قول ابن فارس نقل کرده است؛ وی می گوید: ابلاغ پیام به عهده ی (گوینده) ولی خوانش متن و ادراک مطلب به عهده ی شنونده (خواننده) است: «الإفهام من القائل و الفهم من السّامع» (سیوطی، بی تا)، الجزء الاول: ۲۳۵).

علاوه بر این، مقوله تأویل متن (Textual interpretation) بنابر آنچه المقرّی در نفح الطیب و ابن قتیبه در أدب الکاتب بیان کرده اند، در بلاغت

اسلامی چندان ناشناخته نبوده و در این زمینه حتی کتاب نیز نوشته شده است. در ادبُ الکاتب بابی وجود دارد با عنوان «باب تأویل کلامٍ من کلامِ النَّاسِ»<sup>۳</sup> و المقرّی نقل می‌کند که حافظ ابی بکر بن العربی کتابی به نام (قانونُ التّأویل) داشته است (المقری، ۱۹۶۸: ۶۰۷).

بنابراین نمایان است که اگر انگیزه‌ی امثال رولان بارت، هِرش، امبرتو اکو (Umberto Eco) و دیگران در توجه ویژه به خواننده، انگیزه‌ای سیاسی بوده است، اما انگیزه‌ی ابن رشیق و جاحظ و سکاکی و جرجانی و اقران آن‌ها در عطف توجه به خواننده، صرفاً برآمده از فلسفه‌ی بلاغت و به دور از تمام جنجال‌های سیاسی و اجتماعی بوده است.

## ۶. نتیجه

اگرچه نظریه‌ی مرگ مؤلف، که رولان بارت آن را در سطح جهانی مطرح کرد، توانست دیدگاه ناقدان را نسبت به متن تغییر دهد و البته پیام‌های مفیدی نیز به همراه داشت، طرح این مسئله از شائبه‌های سیاسی مبراً نبود. در حالی که توجه ویژه به خواننده به دور از خاستگاه‌های سیاسی در بین بلاغیون مسلمان نیز ناشناخته نبوده است. کسانی همچون ابن رشیق قیروانی، عبدالقاهر جرجانی، جاحظ، سکاکی، علی بن عبدالعزیز جرجانی، عبدالرحمن سیوطی و... در همین زمینه نظریات ارزشمندی دارند که برآمده از فلسفه‌ی بلاغت است و از انگیزه‌های سیاسی نیز مبراست.

یک متن ادبی ممکن است در ذات خود وجوه معنایی متعددی داشته باشد و به همان نسبت می‌تواند در خواننده نیز تأثیر متفاوتی داشته باشد. در واقع، خواننده در حین خوانش، همواره در حالت سنجش و گزینش است. حالات و هویت خواننده دو عامل تعیین کننده در خوانش متن به شمار می‌آیند؛ یعنی در

آرمانی‌ترین شکل قضیه که هم متنِ موردِ خوانش، یک متنِ گشوده و قابلِ تفسیر و تأویل باشد و هم خواننده، یک خواننده‌ی آرمانی و متبحّر، باز هم نتیجه‌ی حاصل از خواندنِ متن، برآیندی از دو عنصرِ اساسیِ حالات و هویتِ خواننده است. منظور از حالاتِ خواننده، انواعِ مسایلِ عاطفی و اقسامِ عقده‌های روانی است که همگی در نوعِ دریافتِ خواننده تأثیر می‌گذارند. یک خواننده‌ی غزل‌های حافظ که مثلاً دچار اندوهِ هجران است، به هنگامِ تورّقِ دیوان او، وقتی که به غزل «یوسف گم‌گشته بازآید» می‌رسد، ناخودآگاه روی آن درنگ می‌کند و با اشتیاق بیشتری آن را می‌خواند؛ زیرا نقدِ حالِ خود را در آن می‌بیند. منظور از هویتِ خواننده، عقایدِ مرامی و آموزه‌های فرهنگی و شاکله‌ی اندیشه‌ی اوست. خواننده بسته به هویتِ مرامی و فرهنگی خویش، نسبت به متن، واکنش نشان می‌دهد. تأثیر «هویتِ خواننده» تا آنجاست که ممکن است حتی بدیهیات و مسلّماتِ متن نیز از طرف او نادیده گرفته شود. کاری که در روزگار خودمان از احمد کسروی در مواجهه با اشعار حافظ و مولانا و سعدی و... سرزده است.

لذا از دیدگاه نویسنده‌ی این سطور، نتیجه‌ی خوانشِ متن، تابعی از متغیرها (حالات) و (هویت) خواننده است. حالاتِ خواننده + هویتِ خواننده = خوانشِ متن (دریافتِ متن)

#### یادداشت‌ها

۱. همچنان که یکی از خیام‌شناسان که در خوانش رباعیات او به استنباط ویژه‌ای رسیده است، گفته: «خیام با تناقض‌ها و تعارض‌ها مشکلی ندارد، بلکه فقط می‌خواهد متکلمان را عاجز نماید» (عمر خیام، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۱۱۵)

2. "... These separations appears to me to have been made by critics and readers".

۳. نک: أدب الکاتب، ابن قتیبہ دینوری، طبعه لیدن، (۱۹۰۱): (فهرست کتاب).

### منابع و مأخذ

- ابن الأثیر، الکاتب (۱۹۵۹)، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، قدم له وحققه دکتور احمد الحوفی، دکتور بدوی طبانہ، قاهرہ، مطبعه نهضه مصر (القسم الاول)
- ابن منور، محمد، (۱۳۷۶) أسرار التوحید، تصحیح دکتور محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه.
- الجاحظ، أبی عثمان عمرو بن بحر، (۱۹۶۸) الحيوان، تحقيق عبدالسلام محمدبن هارون، القاهرة مطبعة مصطفى البألی الحلبي.
- الجاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر (۱۹۹۲)، البيان و التبیین، قدم لها الدکتور علی ابو ملحم، بیروت، دار ومکتبه الهلال،
- الجرجانی، عبدالقاهر، (۱۳۲۱ هـ) دلائل الإعجاز فی المعانی، عنی بنشره الشیخ محمد عبده و الشیخ التکرزی الشنقیطی، طبعه المنار.
- الجرجانی، علی بن عبدالعزیز، (۱۹۶۶ م) الوساطة بین المتنبی و خصومه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی، القاهرة، دار احیاء الکتب العربیه.
- خامنه‌ای، آیت‌اله سیدعلی، (۱۳۷۱). «سخنرانی در گنگره‌ی بین‌المللی بزرگداشت حافظ»، سخن اهل دل، کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- ذکاو تی قراگزلو، علیرضا، (۱۳۷۰) حافظیات، همدان، انتشارات مسلم.
- رازی، شمس قیس، (۱۳۶۰) المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح علامه محمد قزوینی، زوار.
- سلدن، رامان، پیتر ویدوسون، (۱۳۸۴) راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، طرح نو.

- سِلدن، رامان، (۱۳۷۵) نظریه‌ی ادبی، و نقد عملی، ترجمه‌ی دکتر جلال سخنور و سیما زمانی، موسسه‌ی فرزندگان پیشرو.
- سکاکی، ابی یعقوب (بی‌تا)، مفتاح‌العلوم، قم، کتابخانه‌ی ارومیه.
- سیوطی، جلال‌الدین، (بی‌تا) المّزهر فی علوم اللّغة و أنواعها، شرحه و صححه محمد احمد جاد المولی، علی محمد البجاوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالفکر (الجز الاول).
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵) نقد ادبی، نشر میترا.
- عزام، محمد (۲۰۰۲)، سلطه‌ی القارئ فی الأدب، مجله‌ی الموقف الأدبی، العدد ۳۷۷، تصدر عن اتحاد الكتاب العرب، سوریه- دمشق
- فیض کاشانی، ملا محسن (بی‌تا)، الصافی فی تفسیر کلام الله، مشهد، دارالمرتضی للنشر، چاپ اول، ۵ جلد.
- قیروانی، ابن رشیق، (۱۹۸۱) العمده‌ی فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، تصحیح محیی لدین عبدالحمید، بیروت، دارالجمیل
- قیروانی، ابن رشیق، (۲۰۰۲). العمده، قدّم له و شرحه و فهرسه دکتور صلاح‌الدین الهواری و استاذ هدی عودة، منشورات دار و مكتبة الهلال
- کسروی، احمد، (۱۳۵۶) در پیرامون ادبیات، تبریز، نشر إحياء.
- لیبی، محمد مهدی، (۱۳۸۷) زندگی و مرگ مؤلف، نشر افکار.
- المقرّی، (۱۹۶۸)، نفخ الطیب من عُصن الأندلس الرّطیب، طبع إحسان عباس، بیروت.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۴۶) کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران (جزو ششم).
- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۲) فیہ ما فیہ، تصحیح فروزانفر، امیرکبیر.
- همدانی، عین‌القضات، (۱۳۷۷) نامه‌ها، تصحیح علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران، اساطیر.
- همدانی، عین‌القضات، (۱۳۶۲) نامه‌ها، تصحیح علینقی منزوی و عقیف عسیران، اساطیر.

- James, Henry. (1884). The Art of fiction. Longman's magazine, 4. September .
- Sontag, Susan, (1993), writing itself: on Roland Barthes, A Roland Reader, Ed, Susan, London vintage.
- Barthes, R, (1977), image, music, text. Translated: S. Heath. Hill and Wang. New York.
- Goldman, Alvin, (2007), mirroring, mind reading and simulation, Routgers, the state university of New jersey.



## ولادة (حياة) القارئ و البلاغة الإسلامية

اسماعيل شفق<sup>١</sup>، مريم رحمتي تركاشونند<sup>٢</sup>

### الملخص

إنّ النقد الذي يهتمّ بالقارئ اهتماماً خاصاً هو يركّز على أهمية تأويل القارئ و تلقّيه عند قراءة النص. هذه المسألة تعتبر بوصفها جانباً آخر من نظرية «موت المؤلف» للناقد الفرنسي الشهير «رولان بارت». قدّم بارت وأتباعه وجهات نظرهم بشأن دوافع سياسية، إنهم في نضالهم الثقافي ضد النظام الشيوعي، طرحوا قضية موت المؤلف و حياة القارئ، بينما كان هناك في تاريخ البلاغة الإسلامية اهتماماً خاصاً للقارئ هو مستمد و مشتق من فلسفة البلاغة و بعيداً عن أيّ حافز سياسي. إنّ ابن رشيق القيرواني، عبدالقاهر الجرجاني، الجاحظ، ابن قتيبة الدينوري هم من العلماء القدماء الذين إهتمّوا اهتماماً خاصاً بدور القارئ المركزي و الرئيسي في فهم النصوص الأدبية. إضافة على ذلك، إنّ حافظ الشيرازي، عطار النيشابوري، عين القضات الهمداني هم أيضاً من الشعراء الفارسيين الذين إهتموا كثيراً بدور القارئ و اعترفوا صراحة بحق قراءة النص للقراء المحتملين. على كلّ حال، تجدر الإشارة إلى هذا المبدأ الرئيسي؛ أنّ هويّة القارئ و حالاته هما اللذان يجعلان مهمّة قراءة النص واضحة.

المفردات الرئيسية: النقد الأدبي، موت المؤلف، حياة القارئ، البلاغة الإسلامية

1. استاذ مشارك في قسم اللغة الفارسية و آدابها بجامعة بوعلی سینا

2. طالبة دكتوراه في اللغة العربية و آدابها بجامعة بوعلی سینا